**این جزوه صرفا جهت مباحثات روزانه است**

**باسمه تعالی**

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری **شنبه :07/12/1395**

13951207- دو تقریب از استدلال به روایت حسین بن خالد

**خلاصه درس**

در این جلسه ابتدا دو تقریب از استدلال به روایت حسین بن خالد برای اثبات این مطلب که دیه به مطلق ورثه می رسد، توضیح داده می شود. سپس با مناقشه در هر دو تقریب، نا تمام بودن استدلال به روایت حسین بن خالد ثابت می گردد. در ادامه سند روایت حسین بن خالد و همچنین وثاقت خود او، مورد بررسی قرار می گیرد. در انتهاء با تتبع در منابع اهل سنّت و به تفکیک روات، سند روایت لیث بن أبی سلیم عن أبی عمرو العبدی، بررسی خواهد شد.

**دو تقریب از استدلال به روایت حسین بن خالد**

بحث ما راجع به این بود که آیا ما عموماتی داریم که از آن استفاده شود دیه، به مطلق ورثه می رسد؟ ما در رابطه با این مسأله دو روایت ذکر کردیم: یکی موثّقه غیاث بن کلّوب عن اسحاق بن عمّار و دیگر روایت حسین بن خالد عن أبی الحسن موسی علیه السلام. در استدلال به روایت حسین بن خالد، دو تقریب ذکر شد. تقریب اول این بود که: با الغای خصوصیت از مورد این روایت یعنی دیه جنین [**هِیَ لِوَرَثَتِهِ**] حکم را در مطلق دیه ثابت می کنیم. تقریب دوم این بود که: روایت حسین بن خالد در بیان علّت فرق بین دیه جنین و دیه قطع رأس می فرماید: **إِنَّ الْجَنِینَ أَمْرٌ مُسْتَقْبِلٌ یُرْجَی نَفْعُهُ وَ إِنَّ هَذَا قَدْ مَضَی وَ ذَهَبَتْ مَنْفَعَتُه**‏. از عموم این تعلیل استفاده می شود که «کلّ دیه یرجی نفعه فهی للورثة».

**مناقشه در دو تقریب مذکور**

به نظر می رسد هیچ یک از این دو تقریب تمام نباشد. أما **عدم تمامیّة تقریب اول** بدین جهت است که روایت در مقام بیان حکم فرعی دیه جنین می باشد و نمی خواهد در مورد اصل حکم تعلّق گرفتن دیه به ورثه صحبت کند. روایت یک فرعی از فروع دیه را توضیح می دهد زیرا ممکن است این توهّم وجود داشته باشد که دیه جنین به ورثه نمی رسد و اصلا در مقام بیان این نیست که اصل دیه برای ورثه می باشد. و در جایی که روایت ناظر به تبیین فروع یک مسأله هست، نسبت به اصل مسأله، اطلاق ندارد. این قاعده، یک قاعده بسیار مهمی است. من دیدم یکی از آقایان برای اثبات وجوب غسل احرام، به ده یا پانزده روایت، استناد کرده بود که به جز یک یا دو روایت، سایر روایات قابل استناد برای اثبات مطلوب ایشان نبود زیرا آن روایات در مقام تبیین خصوصیات غسل احرام بود نه بیان اصل حکم آن. مثلا در روایتی امام ع به کسی که بعد از انجام غسل احرام، خوابیده می فرماید: «اغتسل». معنای اغتسل در این روایت، آن است که غسل چنین شخصی باطل است و حکم اولی و مفروغ عنه غسل احرام – وجوباً یا استحباباً – دوباره جاری می شود. خطابی که با مفروغ عنه گرفتن اصل حکم در یک مسأله، ناظر به بیان فروع آن باشد، نه ظهور در وجوب دارد و نه آنکه نسبت به اصل مسأله، اطلاق دارد. به تعبیر دیگر، اطلاق در جایی است که متکلّم در مقام

بیان جهت مورد بحث باشد و وقتی که متکلّم فروع یک مسأله را تبیین می کند، در مقام بیان حکم اصل آن مسأله نمی باشد. حتی اگر ما قائل شویم که متکلم ذاتا در مقام بیان است، در چنین مواردی این ظهور ذاتی وجود ندارد. این قاعده بسیار مهمی است که بزرگان در بسیاری از تطبیقات آن، دچار غفلت شده اند. در ما نحن فیه هم همین گونه است. روایت حسین بن خالد در مقام آن است که بگوید دیه جنین به ورثه می رسد. اما کدام ورثه؟ همان ورثه ای که از سایر دیات، ارث می برند. بعبارة اخری، مفاد روایت این است که «دیة الجنین کسائر الدیات»

**سؤال**: در این بحث نمی توان به این قاعده که می گوید عند الشک، اصل آن است که متکلم در مقام بیان باشد، تمسّک نمود؟ **پاسخ**: بحث شک در جایی است که یک نوع ظهوری وجود داشته باشد. در مقام بیان بودن به اعتبار یک اماریّه نوعیّه است. در جایی که متکلم درباره فروع یک مسأله صحبت می کند، نسبت به اصل مسأله، اماریة نوعیة ای وجود ندارد که متکلم در مقام بیان باشد.

**عدم تمامیّة تقریب دوم** بدین جهت است که روایت حسین بن خالد تنها در مقام بیان شرط لازم برای ارث بردن ورثه می باشد نه شرط کافی. توضیح ذلک: در این روایت، امام ع فارق بین دیه قطع رأس و دیه جنین را توضیح می دهد که از آن استفاده می شود شرط لازم برای اینکه دیه به ورثه برسد، آن است که «یرجی نفعُه» باشد. کسی که مرده، ورثه نسبت به او امید نفع ندارند و قطع رأس هیچ زیان و آسیب و خسارتی را متوجه آن ها نمی کند پس عقلائاً وجهی ندارد که از دیه ارث ببرند. از این بیان، بیش از این استفاده نمی شود که شرط لازم برای ارث بردن ورثه، آن است که «یرجی نفعه» باشد. اما آیا همین مرجوٌّ نفعه بودن کافی است و هیچ شرط دیگری ندارد؟ روایت در مقام بیان این جهت نمی باشد.

بنابراین ما هیچ یک از دو تقریب استدلال به روایت حسین بن خالد را ذاتاً تمام نمی دانیم. به خصوص با توجه به روایت هایی که می گوید: إخوه أمّی، از دیه ارث نمی برند. یعنی حتی اگر دو تقریب مذکور، ذاتاً تمام باشد، آن روایات، شاهد بر این است که روایت حسین بن خالد، در مقام بیان شرط لازم است نه شرط کافی. به تعبیر دیگر، حتی اگر روایت حسین بن خالد، ظهور ذاتیّ در ارث بردن همه ورثه از دیه داشته باشد، به قرینه روایات دیگر، این ظهور ذاتیّ از بین می رود. بهترین نکته در مورد روایت حسین بن خالد آن است که این روایت اصلا در مقام بیان این جهات [اصل حکم و شروط کافی] نمی باشند. بنابراین، ذاتاً و جمعاً از روایت حسین بن خالد، استفاده اطلاق نمی شود.

**بحث سندی روایت حسین بن خالد**

روایت حسین بن خالد با چند سند مختلف نقل شده است. علل، تهذیب، محاسن و فقیه هریک این روایت را با سندی خاصّ، نقل کرده اند. البته سند فقیه مرسل است زیرا در فقیه، سند این روایت، با حسین بن خالد شروع می شود در حالی که در مشیخه برای آن طریقی ذکر نشده است. روایت حسین بن خالد، فی المجموع، با پنج سند نقل شده که سه سند آن مسند و دو سند دیگر، مرسل می باشد. در صورتی که آن دو سند مرسل، به سه سند مسند، بازگشت نکند، خود مرسلات مؤید این مطلب است که احتمالاً روایت حسین بن خالد، از بیش از سه طریق نقل شداست. علی أیّ تقدیر، سه طریق مستقلّ، به

طور متعارف اطمینان بخش است و دیگر نباید در این اسناد تا حسین بن خالد، مناقشه نمود. علاوه بر اینکه دو سند از سه سند مسند را می تواند تصحیح کرد.

**سند اول از مسانید ثلاثة**: **عَلِیُ‏ بْنُ‏ إِبْرَاهِیمَ‏، عَنْ‏ أَبِیهِ‏، عَنْ‏ مُحَمَّدِ بْنِ‏ حَفْصٍ‏، عَنِ‏ الْحُسَیْنِ‏ بْنِ‏ خَالِد**

تصحیح این سند مشکل است زیرا روایت های ابراهیم بن هاشم از محمد بن حفض به قدری زیاد نیست که بتوان از این طریق، وثاقت محمد بن حفض را اثبات نمود.

**سند دوم از مسانید ثلاثة**: **رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَشْیَمَ‏ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ خَالِد**

ظاهراً، محمد بن أشیم، به قرینه راوی و مروی عنه، مصحف محمد بن أسلم است. زیرا هم محمد بن الحسین به طور مکرّر از محمد بن أسلم، روایت می کند و هم محمد بن أسلم مکرّراً از حسین بن خالد نقل روایت نموده است. محمد بن اسلم جبلی هم در بحث هایی که أخیراً مطرح کردیم، تصحیح نمودیم.

**سند سوم از مسانید ثلاثة**: **عَنْهُ**[[1]](#footnote-1) **عَنْ أَبِیهِ‏ عَنْ‏ إِسْمَاعِیلَ‏ بْنِ‏ مِهْرَانَ‏ عَنْ‏ حُسَیْنِ بْنِ خَالِد**[[2]](#footnote-2)

مقصود از «أبیه» محمد بن خالد برقی است که ما او را تصحیح می کنیم. اسماعیل بن مهران، پسر عموی أحمد بن محمد بن أبی نصر است که در وثاقت وی بحثی نیست.[[3]](#footnote-3)

بنابراین دو طریق از سه طریق مسند، معتبر است و همین امر مؤید تحصیل اطمینان به صدور روایت می باشد. بله اگر هر سه طریق، از ضعفاء و مجاهیل نقل شده بود، همین نکته، اماره بر تواطئ آنها بر کذب و وجود یک انگیزه مشترک بین آنها به شمار می آمد و به عنوان یک نقطه منفی و مانع از حصول اطمینان، تلقی می شد. ولی وقتی دو طریق از سه طریق، قابل تصحیح باشد، دیگر این بحث ها پیش نمی آید. حاج آقا می فرمودند: گاهی یک روایت با هفت طریق مختلف نقل شده و همه آن هفت طریق، ضعیف می باشد. ضعف همه طرق هفتگانه، یک نقطه صعف محسوب می شود و چه بسا همین امر منشأ بشود که ما نسبت به وجود یک انگیزه مشترک بین آنها، اطمینان حاصل کنیم. این نکته در حساب احتمالات، بسیار مؤثر است. علی أیّ تقدیرٍ، سند روایت مورد بحث ما تا حسین بن خالد، هیچ مشکلی ندارد.

**وثاقت حسین بن خالد**

در مورد حسین بن خالد، توثیق و تضعیفی وارد نشده است ولی بزنطی، ابن أبی عمیر و صفوان، از حسین بن خالد روایات بسیاری را نقل کرده اند. خصوصا روایات بزنطی از حسین بن خالد، زیاد است. بنابراین از دو جهت می توان وی را توثیق نمود: یکی اکثار روایت اجلاء. دیگری روایت مشایخ ثلاثة از او که حتی اگر کم هم باشد، برای اثبات وثاقت او کفایت می کند.

فتحصّل من جمیع ما ذکرناه، روایت حسین بن خالد، از جهت سند معتبر است و هیچ مشکلی ندارد. ولی از جهت دلالت، نمی توان آن را به عنوان یکی از مطلقات ادله ارث تلقی کرد.

**بررسی روایت لیث بن أبی سلیم عن أبی عمرو العبدی عن علیّ بن أبی طالب ع**

یک روایت دیگری هم در رابطه با بحث ما وارد شده که فقیه، تهذیب و علل، آن را نقل کرده اند و سند همگی آنها با فضل بن شاذان شروع می شود:

**قَالَ الْفَضْلُ وَ رَوَی عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْوَلِیدِ الْعَدَنِیُّ صَاحِبُ سُفْیَانَ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو الْقَاسِمِ الْکُوفِیُّ صَاحِبُ أَبِی یُوسُفَ عَنْ أَبِی یُوسُفَ قَالَ حَدَّثَنِی لَیْثُ بْنُ سُلَیْمَانَ عَنْ‏ أَبِی‏ عَمْرٍو الْعَبْدِیِ‏ عَنْ‏ عَلِیِ‏ بْنِ‏ أَبِی‏ طَالِبٍ‏ ع**[[4]](#footnote-4)‏

ما این سند را از جامع احادیث نقل کرده ایم. در حاشیه جامع احادیث، گفته شده که علل این روایت را از «لیث بن سلیم» و تهذیب از «لیث بن أبی سلیمان» نقل نموده که «لیث بن أبی سلیم» صحیح می باشد. این روایت در کتب عامّه با سندهای مختلفی نقل شده و در آنها، به «لیث بن أبی سلیم» تصریح نموده اند. لیث بن أبی سلیم از رجال معروف عامّة می باشد. من برخی از سندهای این روایات در کتب عامّة را می خوانم:

**روایت لیث بن أبی سلیم عن أبی عمرو العبدی در کتب عامّة**

**المحلّی إبن حزم**: أبو معاویة محمد بن حازم الضریر عن لیث[[5]](#footnote-5) بن أبی سلیم عن أبی عمرو العبدی عن علیّ بن أبی طالب قال: تقسّم الدیة علی ما یقسّم علیه المیراث.[[6]](#footnote-6)

**السنن الکبری بیهقی**: حفض بن غیاث عن لیث عن أبی عمرو العبدی عن علیّ رضی الله عنه قال: الدیة لمن أحرز المیراث.[[7]](#footnote-7) تعبیر علل الشرائع بدین صورت است: **الدِّیَةُ تُقْسَمُ‏ عَلَی‏ مَنْ‏ أَحْرَزَ الْمِیرَاثَ‏.**[[8]](#footnote-8) تعابیر مختلف است ولی همه آنها یک مطلب واحد را بیان می کند.

**المصنّف ابن أبی شیبة کوفی** هم همین طریق حفض بن غیاث را نقل نموده است.[[9]](#footnote-9)

ابن أبی حاتم در کتاب **الجرح و التعدیل**، می گوید: 1980- أبو عمرو العبدی الاجدع روی عن علی رضی الله عنه فی الجد أب روی عنه لیث بن أبی سلیم سمعت أبی یقول ذلک.

**بررسی سند روایت لیث بن أبی سلیم عن أبی عمرو العبدی**

در این مرحله از بحث، وثاقت یا عدم وثاقت افرادی را که در سند این روایت واقع شده اند، بررسی می کنیم:

عبدالله بن الولید العدنی صاحب سفیان، همان عبدالله بن ولید بن میمون بن عبدالله القرشی الأموی أبو محمد المکّی المعروف بالعدنیّ. نام او در کتب اهل تسنن ذکر شده است. مراد از سفیان، سفیان ثوری است. در کتب عامة، صراحتا، روایات عبدالله بن ولید از سفیان ثوری، نقل شده است.

أَبُو الْقَاسِمِ الْکُوفِیُّ صَاحِبُ أَبِی یُوسُفَ. من با این عنوان، شخصی را در کتب عامة پیدا نکردم. منتها تعدادی از افراد با عنوان «أبی یوسف» معرفی شده بودند:

1. محمد بن حسن الفقیه صاحب ابی یوسف القاضی.[[10]](#footnote-10) که علی القاعده باید محمد بن حسن الشیبانی باشد. محمد بن حسن الشیبانی و أبی یوسف القاضی، هر دو از شاگردان مهم ابو حنیفه بودند. فکر می کنم أبو یوسف شاگر بزرگتر ابو حنیفة بوده و محمد بن حسن الشیبانی بعد از ابو حنیفة، با قاضی أبو یوسف مرتبط بوده است.

2. هیثم بن موسی صاحب أبی یوسف القاضی[[11]](#footnote-11)

3. بشر بن الولید صاحب أبی یوسف یعقوب القاضی[[12]](#footnote-12) در تاریخ بغداد هم می گوید: ابو الولید بشر بن الولید الکندی و هو صاحب ابو یوسف و سپس ترجمه مفصّلی برای او بیان میکند. [[13]](#footnote-13)

4. ابو سلیمان موسی بن سلیمان الجوزجانی الحنفی صاحب ابی یوسف و محمد.[[14]](#footnote-14) مقصود از أبی یوسف و محمد همان أبی یوسف قاضی و محمد بن حسن الشیبانی است.

5. ابو عبد الله محمد بن سماعه تمیمی صاحب ابی یوسف و محمد.[[15]](#footnote-15)

6. هلال بن یحیی البصری الفقیه الحنفی صاحب ابی یوسف.[[16]](#footnote-16)

7. قاضی المأمون محمد بن ابی محمد بن ابی رجاء الخراسانی الفقیه صاحب أبی یوسف ولی القضاء ببغداد المأمون و توفی سنه سبع و مأتین.[[17]](#footnote-17)

8. محمد بن حبیب صاحب ابی یوسف الاعشی.[[18]](#footnote-18)

در هفت نفر اول، مراد از ابی یوسف، همان ابی یوسف قاضی معروف است که در برخی موارد بدان تصریح شده و در برخی موارد دیگر، به قرینه حنفیّ بودن، مشخص می شود که مراد، أبی یوسف شاگرد معروف أبو حنیفة است. ولی در هیچیک از موارد هشت گانه ای که با عنوان صاحب أبی یوسف معرفی شده اند، عنوان «ابوالقاسم کوفی» ذکر نشده است. فلذا من برای حلّ این مشکل، تحقیقات بیشتری انجام دادم تا اینکه به یک سند در مُسند أبی یعلی، برخورد کردم. این سند، یک مقداری برای شناخت این راوی به ما کمک می کند.

**نکتة**: قبل از آنکه سند مسند أبی یعلی را بخوانم، نکته ای را خدمت شما عرض کنم و آن اینکه: در نقل علل، ظاهرا «عن أبی یوسف» سقط شده است. در سند فقیه و تهذیب آمده است: **حَدَّثَنِی أَبُو الْقَاسِمِ الْکُوفِیُّ صَاحِبُ أَبِی یُوسُفَ عَنْ أَبِی یُوسُفَ قَالَ حَدَّثَنِی لَیْثُ بْنُ أَبِی سُلَیْمَان**‏، در حالیکه علل سند را اینگونه نقل میکند: **حَدَّثَنِی أَبُو الْقَاسِمِ الْکُوفِیُّ صَاحِبُ أَبِی یُوسُفَ**

**قَالَ حَدَّثَنَا لَیْثُ بْنُ أَبِی سُلَیْمٍ عَنْ أَبِی عُمَرَ الْعَبْدِی**‏. پرش ذهن یا پرش قلم از خطاهای رایج و شایع در نقلیات است.

**سند مُسند أبی یعلی**

سند از این قرار است: **قُرء علی بشر بن الولید أخبرکم أبو یوسف عن لیث بن أبی سلیم**.[[19]](#footnote-19) قبل از استشهاد به این سند، لازم است توضیح مختصری پیرامون این عبارت بدهم:

در قدیم، دو گونه، تحمّل درسی وجود داشت: یکی به این صورت که استاد می خواند و شاگرد سماع می کرد. صورت دیگر آنکه شاگرد قرائت می نمود و استاد می شنید. در نحوه دوم تحمّل، شاگرد نسخه ای را که خود استاد نوشته بود، برای او قرائت می کرد. به همین جهت به جای عبارت «حدَّثنا» در متن کتاب، از تعبیر «حدَّثکم» استفاده می کرد. در کتب ما هم چنین تغییراتی وجود دارد. البته گاهی اوقات هم شاگرد عبارت متن را تغییر نمی داد و عین همان را برای استاد قرائ می کرد مانند: قُرء علی فلان قال حدَّثنا. در سند مسند أبی یعلی هم بشر بن ولید به «أخبرنا أبو یوسف عن لیث بن أبی سلیم» تعبیر کرده بود. پس اصل سند بدین صورت خواهد بود: «بشر بن ولید عن أبی یوسف عن لیث بن أبی سلیم».

من احتمال زیاد می دهم، ابو القاسم الکوفی صاحب أبی یوسف، همین بشر بن ولید باشد با این توضیح که «ابو القاسم» به «ابو الولید» تحریف شده و « ابوالولید الکوفی» هم تحریف، کندی می باشد. صفت بشر بن ولید، «کندی» است. در تاریخ بغداد هم با عنوان «بشر بن ولید بن خالد ابو الولید الکندی» و «صاحب ابی یوسف» ترجمه شده و به این عنوان شناخته می شود. از تعبیر « و هو صاحب ابو یوسف» تاریخ بغدادی استفاده می شود کأن به همین عنوان هم مشهور بوده است.

به نظر من «ابوالقاسم الکوفی» محرّف «ابو الولی الکندی صاحب ابی یوسف» است. البته در مورد عبدالله بن الولید العدنی هم هیچ ارتباطی بین او و «صاحب ابو یوسف» هایی که نقل نمودیم، پیدا نکردم. احتمال می دهم در انجا هم سقطی رخ داده باشد. عبدالله بن الولید العدنی صاحب ابو سفیان، غالباً از سفیان ثوری نقل روایت میکند و سفیان ثوری، راوی لیث بن أبی سلیم است. من احتمال میدهم که سند به این صورت بوده باشد: «روی عبدالله بن الولید العدنی صاحب سفیان عن سفیان [یا قال حدّثنی سفیان]. و ابی القاسم الکوفی صاحب أبی یوسف [که ما می گوییم ابو الولید الکندی صاحب ابو یوسف] طریق دیگر سند می باشد. یعنی سند، دو طریق دارد: یکی از طریق عبدالله بن الولید العدنی صاحب سفیان عن سفیان الثوری عن لیث بن أبی سلیم نقل شده و دیگری از طریق أبو الولید الکندی صاحب أبی یوسف عن أبی یوسف عن لیث بن أبی سلیم، نقل گردیده است.

در کتب عامّه هم دو طریق به لیث بن أبی سلیم ذکر شده است. شاید مجموع آنها برای اثبات اینکه لیث بن أبی سلیم، روایت را از أبی عمرو العبدی نقل کرده، کافی باشد. و لو آنکه در مورد وثاقت و عدم وثاقت بسیاری از روات – حتی در میان خود عامّة – بحث هایی مطرح است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

**صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد**

محققین گرامی می توانند همه روزه دروس استاد (حفظه الله) را در کانال های ذیل پیگیری نمایند.

(فقه)https://telegram.me/mjshobeiri

(اصول الفقه) https://telegram.me/mjshobeiri2

1. . أي: أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ [↑](#footnote-ref-1)
2. . المحاسن، ج2 ص305 [↑](#footnote-ref-2)
3. نجاشی در ترجمة او می گوید: 49 - إسماعيل بن مهران بن أبي نصر السكوني و اسم أبي نصر زيد مولى كوفي يكنى أبا يعقوب ثقة معتمد عليه روى عن جماعة من أصحابنا عن أبي عبد الله عليه السلام ذكره أبو عمرو في أصحاب الرضا عليه السلام. (رجال النجاشی، ص26). از عبارت نجاشی، امامی بودن او استفاده می شود ولی در ذهنم اینگونه است که اسماعیل بن مهران، واقفی یا متهم به وقف بوده است. ابن غضائری او را تضعیف نموده ولی اعتمادی به تضعیف او وجود ندارد: إسماعيل بن مهران بن محمد بن أبي نصر السكوني يكنى أبا محمد. ليس حديثه بالنقي يضطرب تارة و يصلح أخرى. و يروي عن الضعفاء كثيرا و يجوز أن يخرج شاهدا (رجال ابن غضائري، ج1 ص38) [↑](#footnote-ref-3)
4. . جامع احادیث الشیعة، ج29 ص362. رقم44658. حدیث22 باب 21 از ابواب المیراث. [↑](#footnote-ref-4)
5. . در این نسخه، لیث را به اشتباه، «لیس» نوشته است. [↑](#footnote-ref-5)
6. . محلّی، ج10 ص474 [↑](#footnote-ref-6)
7. . السنن الکبری بیهقی، ج6 ص246 [↑](#footnote-ref-7)
8. . علل الشرائع، ج2 ص569 [↑](#footnote-ref-8)
9. . المصنّف، ج6 ص374 [↑](#footnote-ref-9)
10. . مقاتل الطالبیین، ص318. تاریخ طبري، ج6 ص454 [↑](#footnote-ref-10)
11. . تاریخ بغداد، ج6 ص 364 [↑](#footnote-ref-11)
12. . الجرح و التعدیل، ج2 ص369 [↑](#footnote-ref-12)
13. . تاریخ بغداد، ج7 ص84 [↑](#footnote-ref-13)
14. . سیر اعلام النبلاء ج10 ص194 [↑](#footnote-ref-14)
15. . سیر اعلام النبلاء، ج10 ص645 [↑](#footnote-ref-15)
16. . تاریخ الاسلام ذهبی، ج16 ص442 [↑](#footnote-ref-16)
17. . الوافي بالوفیاتف ج3 ص56 [↑](#footnote-ref-17)
18. . تاریخ بغداد ج12 ص242 [↑](#footnote-ref-18)
19. . مسند أبي یعلی، ج5 ص46. رقم2637 [↑](#footnote-ref-19)